خشت اول

حجاب، عفاف و باقی قضایا

به سبک هر سال در این ایام بحث حجاب و عفاف داغ می‌شود. حجاب و عفافی که مثل گیلاس و گوجه سبز فصلی شده و انگار جامعه ما فقط در یک فصل خاص با این مشکل روبروست. امسال ولی با کمی حاشیه این بحث داغ تر شده و مسئولان خوب از خجالت یکدیگر درآمده اند و وظایفشان را پاسکاری می کنند. شاید برخی مسئولان کشور، مسئولیت این طرح را از سر خود باز کنند اما باید گفت اگر در این زمینه قانونی هست که هست؛ باید اجرا شود و وظیفه نیروی انتظامی برخورد با متخلفین قانون است. همچنین باید بدانیم وظیفه این نیرو فرهنگ سازی نیست و مسئله حجاب و عفاف هم تنها به وسیله برخورد با متخلفین قانون حل نمی شود. بسیاری از مشکلاتی که امروز پیش آمده و دوستان از زیر بار آن شانه خالی می کنند مربوط به کارهای انجام نشده دیروز است. مدعیان فرهنگ و فرهنگ سازی که همیشه انگشت اتهامشان، جوانان را نشانه رفته است تا به حال به این فکر کرده اند که جامعه امروز ما نتیجه فرهنگ سازی دیروز آنهاست!

نه آقایان! مشکل از گشت ارشاد نیست، مشکل از قانون و نیروی انتظامی هم نیست، مشکل از ماست که بعد از گذشت سی ویک سال از انقلاب، آموزش و پرورش مان هنوز در زمینه های تربیتی لنگ می زند؛ ۳۱ سال مهلت کمی نبود تا بدانیم در پرورش نسل آینده چند مرده حلاجیم؟ البته زیاد هم عجیب نیست آن زمان که دستور حذف معاونت پرورشی را دادیم باید فکر این روزها را هم می کردیم.

لطفاً آقای وزیر ناراحت نشوند اما وقتی دانش آموزِ ما در مدرسه، معلم خود را با یک نوع پوشش ببیند و در خارج از مدرسه، با پوششی کاملاً متفاوت؛ چگونه انتظار داشته باشیم فرهنگ حجاب و عفاف در او نهادینه شود؛ کادر آموزشی ای که خود به اندازه کافی مذهبی و مقید نیست چگونه می تواند دانش آموز معتقد تربیت کند!؟ چند درصد از مدیران فرهنگی کشور فرزندان خود را در مدارس دولتی ثبت نام می کنند!؟ آموزش و پرورش، اصلی ترین نهاد در شکل گیری جامعه فردای ماست اما آموزش اسلامی بزرگترین گمشده این سازمان است، ما امروز حتی احکام اسلامی را در مدارسمان به عنوان یک درس ثابت تدریس نمی کنیم تا حداقل جوانان با مسائل شرعی خودشان آشنا شوند.

مشکل تنها به این نهاد ختم نمی شود. متولیان فرهنگی کشور چقدر مسائل اجرایی را پیگیری می کنند و بر اجرای آنها نظارت دارند؟ این سازمان تبلیغات مثلا فقط باید اعتکاف سالیانه را برگزار کند؟ هر سال باید روضه نبود البسه مناسب را برای وزارت بازرگانی بخوانیم. بانوان محجبه ما برای جستجو و تهیه لباسِ مناسب در تنگنا هستند و آن وقت لباس‌های خلاف عرف و نامناسب در شهرمان به وفور یافت می‌شود و سهل الوصول اند فکر نمی کنید باید این فرآیند برعکس باشد!؟ این یک داستان تکراری است و هر سال در همین ایام عین همین مضامین با اندکی تفاوت در جملات گفته می شود اما باز هم سال بعد باید برای آقایان یادآوری کنیم! گویا فراموشی در بین برخی از مدیران ما تبدیل به یک بیماری همه گیر شده!

برادران مسئولی که دغدغه و مسئولیت فرهنگی دارند تا به‌حال به این فکر کرده اند که در بین این همه تبلیغاتِ آدامس و سس مایونز و چیپس و پفک، سهم تبلیغ برای حجاب در فضای شهری و برنامه های تلویزیونی چقدر است؟ اصلا اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس چند بار نطق پیش از دستور خود را به این مهم اختصاص داده اند، شاید آنها هم ترس از ریزش طرفدار را دارند و کارهای مهم تری که ما خبر نداریم! اصلا اگر این اتفاق هم می افتاد، آیا نمایندگان مجلس و سایر مسئولان مصداق تبلیغ را فقط در خطابه و وعظ می بینند؟ البته ما از این سنخ تبلیغات فرهنگی داریم که با نوشتن یک جمله بر روی یک بیلبورد، به صورت کاملاً مستقیم مفاهیم اخلاقی را در ذهن مخاطب نشانه می رود؛ درست مانند سریال های تلویزیونی. دریغ از ذره ای هنر و ظرافت و خلاقیت در پیامرسانی فرهنگی!

یادمان هست که فردا انعکاس امروز ماست در آینه زمان. این فصل هم می گذرد و اگر بر همین منوال باشیم طبق سنوات گذشته با رسیدن فصل جدید همه چیز تمام می شود و هر کس به سراغ کار خود می رود. با این اوصاف، سال بعد در همین ایام؛ همین آش است و همین کاسه!

این را هم بنویسم بد نیست که در سایر حوزه‌های فرهنگی و البته اقتصادی نیز ما بر مدار «لحظه و فرصت» کار می کنیم؛ اوقات فراغت را ابتدای تابستان در بورس قرار می‌دهیم و ماجرای مصرف برق و آب را تنها در تابستان مورد تأکید قرار می‌دهیم و داستان تحصیل و علم‌آموزی را نزدیک کنکور... یعنی حرکت‌های کلان ما همواره فصلی است و نه مدت‌دار و بلندمدت و با برنامه؛ صدا و سیما بهترین و کامل‌ترین نمونه این رفتار کاملا ایرانی و دقیقه نودی است. ببخشید بی جهت وقت شما و این ستون عزیز را گرفتم.

■ سید محمدعماد اعرابی

گردش گودری

«تو«یی که به قدر »شما« دور می شود، تیغی است که
به حد دریدن به قلب نزدیک می شود.

***

در بازنگری کتاب های درسی، در درس »جغرافیا«ی یکی از سال های
آخر دبیرستان، بد نیست به کوه هایی اشاره شود که بعضی آدم ها
بر شانه های شان حمل می کنند...

***

پلنگ خال خال نیست
داغ صد هزار هلال سیاه بر پوست دارد
در فراق ماه

***

اساس یک رابطه خوب »صداقت«و »شفاف بودن« است، هوا را
که مه آلود نگه داری همه می خورند به هم، صدمه می زنند
و صدمه می بینند.

***

مورخان اشتباه گفته اند؛ همه ی راه ها
به لبخندِ تو ختم می شود...

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

نگاهی به شب های طنزی که در تهران برگزار می شود

بهترین خنده همین است که من می گویم!

می گویند هر وقت امام خمینی (ره) اشعار کیومرث صابری یا همان گل آقای معروف خودمان را می شنیده، لبخند می زده. . . به پاس این استقبال از طنز، صابری بعد از دیدار با ایشان می گوید: »آیا اگر عنایت ایشان نبود، طنز گفتن ممکن می شد؟ بعید می دانم و از این روست که طنز معاصر، نجیب‌تر از همیشه، در جامعه اسلامی ما جاری است. این نعمت را پاس بداریم و بدارند!« طنز، هنری است که عدم تناسبات در عرصه های مختلف اجتماعی را که در ظاهر متناسب به نظر می رسند، نشان می دهد و این خود مایه خنده می شود. هنر طنزپرداز، کشف و بیان هنرمندانه و زیبایی شناختی عدم تناسب در این »متناسبات« است. این تعریف لغتنامه ای بدین معنا نیست که فقط بخندید، لطفا قبل از خندیدن ظرفیتتان را بالا ببرید! قرار نیست وقتی به یک شب شعر طنز می روید آن قدر بخندید که زمان رفتن، نای بلند شدن نداشته باشید و یا آن قدر بهتان بر بخورد که بروید و شاعر و طنزش را به باد توهین و . . . بگیرید. شاید خواندن این گزارش - گفتگو خیلی چیزها را روشن می کند.

■ زهرا عباسی

وقتی به یک شب شعر طنز دعوت می شوید و یا از روی کنجکاوی و اتفاق سری به این محافل می‌زنید، لطفا کمی صبر پیشه کنید چون قرار نیست همه چیز به مذاق شما خوش بیاید. شب های شعر طنز همیشه برگزار می شوند و فرهنگسراها، محافل خصوصی شاعران و ... میزبان رندان طنزپردازند. شاعرانی گرد هم می‌آیند تا طنزهایشان را به رخ یکدیگر بکشند و آن ها را به محک بگذارند و از سویی طنز و طنزپردازی را با رویکردی حرفه ای رونق بخشند اما این همه ماجرا نیست...

کمی که جزئی تر به قضیه نگاه کنید متوجه می شوید که بنا به تعریف طنز و رسالت آن، شاعران طنزپرداز معلمانی هستند برای امربه معروف و نهی از منکر. یک طنزپرداز بیش از آن که یک شاعر باشد یا یک طنزپرداز، درد، ضعف، زخم و یا زشتی را در هر امری، می‌بیند و با شاخ و برگ دادن و نگاهی رندانه، آن را به دیگران گوشزد می کند. در تعریف لغت نامه ای «طنز» هم آمده است: «اثری ادبی که با استفاده از بذله، وارونه سازی، خشم و نقیضه که ضعف ها و تعلیمات اجتماعی جوامع بشری را به نقد می کشد.» و بر همین اساس هم طنز را این گونه معرفی می کند که: «طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می شود که اشتباهات یا جنبه های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه ای خنده دار به چالش می کشد.»

چنین تعریف و در پس آن با توجه به رسالتی که برای طنز تعیین شده است، دیگر خندیدن تنها مبنا و معیاری برای ارزیابی نیست و باید به مقصود اصلی و پنهان طنزپرداز فکر کرد. حال با توجه به این مقدمه، بد نیست نگاهی به شب های شعر «در حلقه رندان» داشته باشیم. شب های شعری که از سال ها پیش از سوی دفتر طنز حوزه هنری برگزار می شود و اتفاقا با استقبال خوبی از سوی شاعران طنزپرداز و هم چنین علاقمندان روبه روست.

شب شعری که ناصر فیض در وصف آن سروده است: جراتی داد به من شکل دگر خندیدن/ یک تنه گاه به هشتاد نفر خندیدن/ به هر آن چیز که با چشم خودم می بینم/ به هر آن چیز که در مد نظر خندیدن/ گر شبی باشد و در حلقه رندان باشی/ می توان از سر شب تا به سحر خندیدن/ صبح در بدرقه حضرت ایشان با هم/ تکه انداختن و تا دم در خندیدن/ ذوق باید که تو را آب شود در دل قند/ تا شود سهم تو از عمر، شکر خندیدن/ پیش از این خنده به جز وا شدن نیش نبود/جراتی داد به من شکل دگر خندیدن/ بهترین خنده همین است که من می گویم/ یعنی آن گریه که پنهان شده در خندیدن/ گر زمین هم خوردی باز در آن حال بخند/ خنده دار است به هر حال دمر خندیدن/ روز و شب خنده کن این کار چه عیبی دارد/ آدمی را نکند رنجه اگر خندیدن/ خنده کن، خنده! بدان حد که درآید اشکت/تا کند حال تو را زیر و زبر خندیدن/ در جهان هشت هنر را متمایز کردند/هست از جمله این هشت هنر خندیدن...

سعید بیابانکی معتقد است: طنز از سوی مردم و جامعه به طنزپرداز سفارش می شود. هر چه کاستی در طنز مطرح می شود، امری است که جامعه با آن گریبانگیر است. در واقع کار طنز بیان نارسایی هاست؛ حال طنزپرداز این نارسایی را با زبانی شیرین مطرح می کند و اتفاقا فکر می کنم کسی نباید از این اتفاق ناراحت باشد.

ضرورت حضور طنز غیرقابل انکار است

شهرام شکیبا؛ طنزپرداز برجسته‌ای که در سال های اولیه، اجرای این شب شعر را بر عهده داشت، صحبت های جالبی درباره طنز و طنزپردازی دارد. او می گوید: «در حلقه رندان» به ابتکار ابوالفضل زرویی نصرآباد، قرار بود اتفاقی در عرصه طنز کشور ایجاد کند و به همین دلیل هم شروع به کار کرد. البته اتفاقی که «در حلقه رندان» می خواست به آن رسد، روی داد. چندان که شاعران جدی سرا که در عرصه طنز هم طبع آزمایی کرده بودند به شعر طنز روی آوردند و این رویداد، بسیار خجسته بود. در واقع با برگزاری این شب های شعر، طنز جدی گرفته شد.

وی با بیان این که الزام طنز برای جامعه ما غیر قابل انکار است، می‌افزاید: انتقاد می کنند به «در حلقه رندان» اما ما نباید این انتقاد را فقط به گردن مدیران بیاندازیم. خودمان هم باید عملکرد این شب شعر را بسنجیم. آیا ما به عنوان دفتر طنز حوزه هنری توانسته‌ایم تعریفی منسجم و مشخص از طنز را به شاعران ارائه دهیم؟ به اعتقاد من این اتفاق نیافتاده است. ما معیاری در اختیار طنزپردازان نگذاشته ایم که بگوییم آن گونه حرکت کنند. چارچوب برایشان تعیین کرده ایم اما معیاری به شان نداده ایم. در نتیجه گاه پیش می آید طنزپردازی خطا کند و نکته ای را بگوید که آن هایی که مغرض اند، اساس شب شعر و طنز را منکر شوند.

او گفت: «این جا حوزه هنری است و کسانی که به حوزه هنری می‌آیند اعضای یک خانواده اند، اعضای خانواده فرهنگی انقلاب. در دعوای داخلی و مشاجره خانوادگی، اعضا حق دارند حرف بزنند و اگر این ها حرف بزنند متفاوت است از این که کسان دیگری در جای دیگری اعتراض کنند. این اعضا ریشه در خاک انقلاب دارند و پرکشیده از خاک حوزه هنری هستند.» به اعتقاد من هنرمندی که وارد حوزه هنری می شود می پذیرد که زیر پرچم ایران و انقلاب اسلامی فعالیت کند. پس اساسا اشتباه است که بگوییم هنرمندی که انتقادی را مطرح می کند، به جایی منتصب است و ...

به اعتقاد شکیبا، طنز پرداز باید جریان های سیاسی را به چالش بکشد و اتفاقا این جزو نیازهای کشور است. وی ادامه می دهد: کسی که با نقد منصفانه طنزپرداز مخالفت کند در واقع با تعالی جامعه سیاسی کشور و با حرکت به سمت اصلاح مخالفت می کند. این اصلاح به معنای اصلاح طلبی نیست بلکه منظورم نوآوری هایی است که برای هر جامعه الزامی است. اتفاقا پرداخت به طنز سیاسی سبب می شود طنزپردازان دقیق و نسبت به جامعه خود هوشیار شوند. طنزپرداز ناگریز از آن است که بسیاری از چیزها را بداند؛ باید با سیاست آشنا باشد، مباحث دینی و اجتماعی و ... را بداند. حال با تمام این بحث ها ما باید ببینیم که آیا طنزپرداز این گونه پرورش داده ایم یا خیر؟ اگر نه. تنها تریبونی گذاشته ایم برای ارائه آموخته های شاعرانی که درباره طنز چیزی یاد گرفته اند.

طنز از سوی مردم و جامعه به طنزپرداز سفارش می‌شود

سعید بیابانکی؛ شاعر و طنزپرداز که او نیز چند سالی اجرای این شب شعر را بر عهده داشت، می گوید: کار اصلی من در حوزه شعر جدی بود اما از زمانی که به این محفل وارد شدم، بهانه ای شد تا کار طنز را هم جدی تر دنبال کنم و این به اعتقاد من مهم ترین تاثیر برگزاری چنین شب شعری است. وی با بیان این که خود طنز، چه به صورت شعر، متن و ... چالش برانگیز است، می افزاید: طنز همیشه با فراز و نشیب های زیادی روبه رو بوده، گاهی وارد عرصه هایی می شود که خیلی ها خوششان نمی آید و همین بسیاری از انتقادها را به همراه دارد. بیابانکی با اشاره به روزهای اولیه برگزاری شب های شعر «در حلقه رندان»، ادامه می دهد: روزهای اول، فکر می کنم شعرها تا حدودی سخیف بود. طنزپردازان به مسائلی می‌پرداختند که نباید مطرح می‌شد اما روز به روز این خطاها کمتر و شعر طنزپردازان و گوش مخاطبان با شعر طنز خوب آشنا شد. مخاطبان در ابتدای راه ممکن بود به هر چیزی بخندند؛ مثلا شاعر در شعر خود کلمه «خر» را می آورد و مخاطبان می‌خندیدند. اما به تدریج که جلو رفتیم طنز فاخر شد و سطح توقع مخاطبان نیز بالا رفت.

این شاعر می افزاید: شب های شعر «در حلقه رندان» به اندازه ای در جریان طنز کشور تاثیر گذاشت که چه در تهران و چه در شهرستان ها از این برنامه نمونه‌برداری های زیادی شد و فکر می کنم در صورت ادامه راه، طنز هر چه بیشتر در کشور ما تقویت و فاخر می شود.

وی تصریح کرد: البته فشارهای زیادی بر «در حلقه رندان» است. نامه پراکنی هایی هم صورت می گیرد اما فکر می کنم طنزی که به عده ای بر نخورد، دیگر خاصیت طنز ندارد. شاعران در سال های اخیر شعرهای طنز زیادی را در حضور مقام معظم رهبری خوانده اند و ایشان هم از طنزپردازان حمایت کرده اند. جامعه هم از این گونه ادبی استقبال می کند و مثلا یک شعر خوب که در حضور رهبری خوانده می شود، می بینیم که فردای آن روز، تبدیل به بلوتوث شده و در جامعه دست به دست می شود.

بیابانکی با تاکید بر این که طنز را جامعه به طنزپرداز سفارش می‌دهد، می گوید: طنز را همین طور بی دلیل نمی گویند. طنز از سوی مردم و جامعه به طنزپرداز سفارش می شود. هر چه کاستی در طنز مطرح می شود، امری است که جامعه با آن گریبانگیر است. در واقع کار طنز بیان نارسایی هاست؛ حال طنزپرداز این نارسایی را با زبانی شیرین مطرح می کند و اتفاقا فکر می کنم کسی نباید از این اتفاق ناراحت باشد بلکه باید خوشحال شوند چراکه بیان نارسایی ها آگاهی بخش است. حال اگر کسی از شیرینی خوشش نیامد، دیگر دست ما نیست چراکه ما نمی‌توانیم مذاق افراد را تغییر دهیم.

این حلقه در ابتدای راه است

اساسا این خاصیت طنز است که بگوید تا به کسی بر بخورد، بگوید تا هر چند ناراحت کننده، اما بدی‌ها به چشم بیاید. با این وجود به نظر می رسد گاهی هم اگر خطایی رخ می دهد، نباید به چشم گناهی نابخشودنی دیده شود. به قول یکی از مخاطبان «در حلقه رندان» باید اجازه رشد به این جریان نوپا را داد تا دوران طفولیت خود را سپری کند. نباید برای خطاهای کوچک «در حلقه رندان» او را تنبیه کرد.

«در حلقه رندان» با ادامه فعالیت چند ساله خود به نظر می رسد هنوز هم راه درازی را پیش رو دارد. گرچه، در طول این سال ها رویکرد طنزپردازان به طنز، جدی‌تر شده و هر روز شاهد رشد آثار و هم چنین بالا رفتن اطلاعات و ظرفیت افراد مرتبط با طنز بوده‌ایم.

باید گفت، طنز و طنزپردازی راه درازی را تا رسیدن به نقطه مطلوب، چه از نظر گفتن طنز فاخر و چه از حیث بالا رفتن ظرفیت شنوندگان پیش روی خود دارد که جز با حمایت و چشم پوشی از خطاها میسر نمی شود. طنز لازمه جامعه ماست و از قرن‌های پیش نیز همیشه همراه مان بوده است پس نمی توان به دلیل «خوش نیامدن ها» این رندی را نادیده گرفت و در واقع «صورت مساله را پاک کرد» و در نهایت این که: «بهترین خنده همین است که من می گویم/ یعنی آن گریه که پنهان شده در خندیدن»...

یادداشت سوم

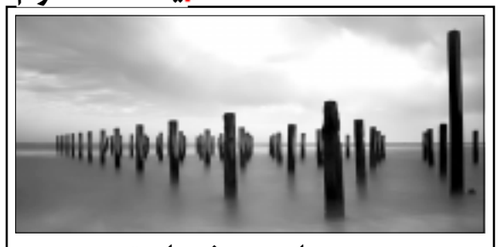

بی حجابی بی عفتی است

هادی مقدم- بسیاری از مردمان عصر تکنولوژی؛ عفت را از مقوله های اخلاق فردی می دانند که مراعات آن، تنها نشان دهنده فرهیختگی و شخصیت اعلای شخص مقید به این اصول است. نداشتن پشتوانه های قانونی و ضمانت های اجرایی برای عناوینی مانند دروغ و غیبت، مهر تاییدی بر صحت پندار این دسته از مردم است. اما آیا به واقع، قانون، عفت را تنها در حوزه اخلاق فردی می داند و ضمانت اجرایی برای آن در نظر نگرفته است؟

با اندکی دقت در قانون مجازات اسلامی، جواب این مساله روشن خواهد شد. چراکه قانون گذار در فصل هجدهم؛ عنوانی را به نام جرایم ضدعفت و اخلاق عمومی تعریف می کند و در ذیل مواد ۶۳۷تا ۶۴۱ سعی در احصاء این جرایم کرده است. نکته قابل تأمل در این فصل کوتاه، تبصره ذیل ماده ۶۳۸ است:

»زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصدهزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.«

فصل هجدهم قانون مجازات اسلامی جرائمی را مانند: زنا؛ ایجاد مراکز فساد؛ مزاحمت های مخابراتی؛ اظهار فساد؛ نمایش، نگهداری و تجارت طرح، تصویر، مطبوعات، علایم، فیلم و به طور کلی هر چیزی که عفت عمومی را جریحه دار کند؛ مطرح می کند و حجاب نیز، بین این عناوین جای گرفته است.

در نتیجه، حجاب رابطه مستقیمی با عفت عمومی جامعه پیدا می کند. ذکر این نکته ضروری است که عناوین مطروحه، نیازمند شاکی خصوصی نیست و توسط مدعی العموم قابلیت پیگیری قانونی را دارد و مجازات این جرایم، در حیطه کیفری مطرح شده و بنا به مورد، شامل حدود و تعزیرات خواهد شد.

با توجه به آنچه امروز در کشور مطرح است و داعیه همگانی فرهنگ‌سازی و خدمت به ملت و نگرانی از وقوع جرم (حتی جرائمی مانند بی‌حجابی)؛ سوال زیر یکی از مهم ترین سوالات در زمینه عفاف و حجاب خواهد بود:

آیا معاونت پیشگیری از جرایم قوه قضائیه و در نهایت دادگاه، در اجرای این قانون تنها هستند و هیچ ارگان دیگری وظیفه قانونی در زمینه عفاف و حجاب ندارد؟

سوال مهم تر این که آیا واقعاً قانون در این زمینه اجرا می شود؟ یعنی ما واقعاً در دادگاه های کشور اسلامی، شاهد پرونده های بدحجابی که توسط مدعی العموم مطرح می شود؛ هستیم؟

در کشوری که واحد حراست ارگان ها؛ موقع استخدام، گاه حتی از جزئی ترین احکام دینی که شاید تا آخر عمر کسی با آنها مواجه نشود پرسش می کند و رعایت حجاب اسلامی را یکی از ملزومات آن ارگان معرفی می کند؛ چرا باز شاهد بدحجابی و بعضاً بی حجابی های گسترده نه تنها در سطح اجتماع، بلکه در ادارات و شرکت های تابعه هستیم؟

حراست کجاست؟ مدعی العموم کجاست؟ قانون چه می شود؟

شما حتما در حال فرستادن صلوات جهت سلامتی من و یا ادا کردن عبارت «برو عمو دلت خوشه» هستین؛ ممنون.

ساعت ۲۵

مریم حاجی علی- می توانی با همه چیز و همه کس لج بازی کنی!
می توانی هیچ چیز و هیچ کس را قبول نداشته باشی!
می توانی اینگونه باشی ولی با وجود این‌ها قطعا «انسان» نمی توانی باشی...
و خداوندا!
تو می دانی که انسان بودن و ماندن در این دنیا چه دشوار است
و تو می دانی که چه زجری می کشد آن کس که انسان است و از احساس سرشار است...
پس خداوندا! به ما لیاقت انسان بودن و ماندن را عطا کن که با وجود این همه آدمک، زمین هم دیگر از دست ما خسته شده است.
خیلی از این آدمک ها از جنس برف بودند و زمستان که گذشت از خجالت رو سیاهی، آب شدند!
اما برخی هنوز چون مترسک ایستاده اند به مدد یک تکه چوب و حتی دیگر کلاغان هم از آنان ترسی ندارند...
ما آدمک ها از عروسک های باربی و اسپایدرمن هم خطر تهاجم فرهنگیمان بالاتر است، گاهی که افسار گسیخته روی ارزش ها می‌تازیم، هیچ ابایی نداریم از اینکه ته کوچه بن بست شک، از بی‌خدایی بمیریم...
ما اینجا دلمان برای تو تنگ است خدایا ولی برای رسیدن به تو دریغ از یک قدم...
از ترس اینکه مبادا زانوهایمان آب بیاورد سوار آسانسور می شویم ولی توی همان آسانسور سیگار می کشیم و خیالمان نیست که همین روزها ریه هامان از نفس می افتد...
من اما خوب می دانم با این آسانسورها شاید بتوان با زیر صدای موسیقی تایتانیک تا پنت هاووس یک برج ،که نه شمسی است و نه قمری رفت ولی حتی یک اپسیلون هم به خدا نمی توان نزدیک شد...
آسانسور اما خوب است ولی عزیزخانم سهمش از این دنیا که تنها پسرش را از او گرفت حتی یک آسانسور ناقابل هم نبود؛ و تا آخر عمر روی خرپشته طبقه چهارم آن آلونک اجاره ای زندگی کرد و کیف می کرد وقتی عکس علی، پسرش را کنار لاله های سرخ می دید...
و اصلا خاصیت پول این است
خیلی خود خواه است
با هیچ چیز و هیچ کس جمع نمی شود
تنهای تنهاست
آنقدر که اگر بی پول هم باشی تنهایی
دنبال پول هم که باشی همین طور
و اصلا بی خیال مال دنیا شدن آنقدر برای ما سخت است که اگر زبانم لال، روزی خودمان با دستان خودمان یک نفر از عزیزانمان را هم به خاک بسپاریم چند روز بعد باز برای زنده بودن حریص تر می‌شویم...مرگ گویی برای ما فرصتی است برای مال اندوزی...و بی‌تابیم برای نامه ای که از دادگاه برای انحصار وراثت می رسد
و خونمان به جوش می آید وقتی خبر سراسری قیمت سکه را اعلام می کنند
و قیمت سکه که بالا می رود، حتی دو زاری های ما هم کج می شود...
خدایا یک چیزی توی دلم بود که با این همه مقدمه چینی نتوانستم بگویم
می خواستم بگویم: ما خیلی بی معرفتیم، شما به حرف ها و کارهای ما کاری نداشته باشین!
ما خیلی بد قولیم، خیلی فراموش کاریم، خیلی نمک نشناسیم؛ خیلی...

طعم آفتاب

پروردگارا! اگر من مرتکب گناهان شدم ، به خاطر آن اطمینانی بود که به کرم تو داشتم!...

به راستی که تو از بندگانت توبه شان را می پذیری و از گناهان شان درگذری، و لغزش های شان بیامرزی...

حضرت سجاد صلوات الله علیه و آله

اتاق انتظار

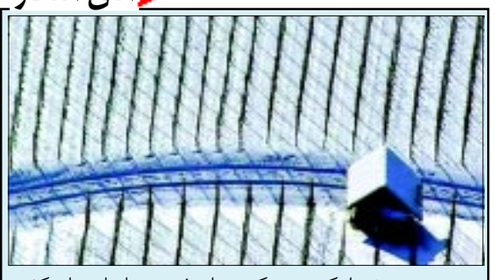

محمود عرب لو- از کوچه پس کوچه های شهر من تا جاده های کشور انتظار، فاصله ایست به وسعت عمل. فرمود[1]: امام مانند کعبه است باید به سویش روند نه آنکه به سویشان آید.

ما میوه های کال درخت انتظاریم که حتی در گرماگرم تابستان هم میل رسیدن نداریم. آتش دین به دست داریم و تاب نگهداری نداریم. مگر نه این است که اگر به قدر آب طلبش می کردیم می آمد و مگر نه این است که او را چشم به راه امت خویش گفته اند؛ ما تنها مأمومین تاریخیم که امامان را در غیبت می پسندیم و راه رسیدن را نرفته، برمی گردیم. امام منتظر! ما قصد ظهور نداریم.

ما ساکنان همیشگی تاریخ روزمرگی، اجاره نشینان زمین غیبت و امیدواران فرداییم. غافل از اینکه امیدواری شرط لازم است اما کافی نیست. اسب عمل بی سوار می تازد و ما دل خوش کرده ایم به یک آقابیا. اگر نبود این واژه های بی روح و اگر نبود این اراده های سست، تاکنون شاعران صد بار بر آمدنش را سروده بودند و تاریخ نویسان وصف فتوحاتش را نگاشته بودند و تصویرگران به اندازه تمام سال های فراق، نقش وصال زده بودند. شاید اگر نبود این کوره راههای دست ساز بشر و این قطب نماهای معیوب؛ قرن ها پیش از این، مسیر سعادت فارغ از ما انسانهای علم زده، به سرانجام می رسید. اما چه سود که «اگر» با «عدم» قرابتی دیرینه دارد و تنها، خالق آرزوهاست.

وقتی عمل در کالبد واژه ها ننشیند، آنها فقط تداعی کننده تصورات ذهننده؛ کلکسیون بی خاصیتی از حروف و دورافتاده از واقعیت. چهارده قرن فقط شنیدیم و همیشه حق، بیش از آنکه مستمع بخواهد، سرباز عرصه اقدام را می پسندد. اگرچه امروز هم برای شروع روز بدی نیست...

۱- حضرت زهرا (س) - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳

از آب گذشته!

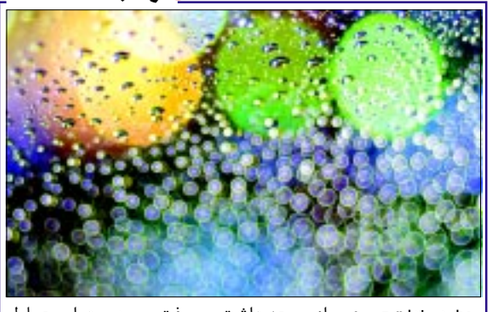

عطیه سادات حسینی- از مسجد داشت می رفت بیرون...هوای حیاط مسجد با هوای بیرون زمستان تا تابستان فرق داشت..این را وقتی روی پاگرد مسجد تعلل کرده بود بیشتر حس می کرد...بی خیال همه آدم هایی که می آمدند و می رفتند؛ اشک می ریخت...این حس را انگار یک جایی بارها تجربه کرده بود:

ورودی صحن انقلاب... هنگام خروج از حرم...برای آخرین سلام...
پای راستش توی مسجد بود پای چپش بیرون...توی مسجد بوی شب بو
سرعت رفت و آمدها و حتی حرف زدن ها را کند کرده
بود...هرچندوقت یکبار صدای تنفسی عمیق بر این موضوع گواهی
می داد...بیرون اما بوی میوه های پوسیده و زباله های دستفروشان
روز حرکت ها را تندتر می کرد....

تقریبا همه آمده بودند بیرون...الا بچه های هیئت که داشتند دیگ ها را برای شستن می آوردن توی حیاط.. دیگر بهانه ای برای ایستادن نداشت. دلش اما هنوز تنگ بود...

انگار داشت با خدا خداحافظی می کرد.

نگران بود. از پاک شدن واهمه داشت...یقین داشت که ابلیس از همان لحظه خروج از مسجد به استقبالش می آید...لرزش ویبره موبایل این محلول ناهمگن تفکرات و توهماتش را تلنگری بود انگار...تا فوق اشباه بودن این محلول را به اثبات رساند:

یک پیام دریافت شد: «خداوند بعد از توبه بلافاصله شما را مورد آزمایش قرار می دهد...پس منتظر و مراقب باشید...»

*

زمان بر وفق مراد دنیا گذشت. ای کاش زمان همانجا برایش خط پایان را نشان می داد. ای کاش هیچ وقت به امروز نمی رسید. ای کاش قدر ارزنی فقط قدر ارزنی عرضه داشت.

«به بزرگی خودت سوگند! منتظر بودم...مثل همیشه... اما مراقب...نه!»

خوب می دانست که طبق معمول کم آورده است...سرش را برای آسمان خم کرده بود، دلش می خواست کوچه تا آخر حرف های توی دلش تاریک بماند تا فریاد بزند:

«حالا این تو... این پس گردن من! فقط مثل همیشه بی صدا لطفا!»

بوی بارون

نفرین به نامرادی این روز و روزگار
نفرین اگر که کام نگیریم از بهار
تو کیستی که داغ تو دارند بر جبین
انبوه کافه های خیابان لاله زار
در تو چه دیده اند خلایق که می روند
قربان چشم های تو روزی هزاربار
شیرین چنان که نوبر انجیر یزدی است
تلخی چنان که روغن زیتون رودبار
آنگونه گفته های کمالی تو در خجند
اینگونه میله ی گل سرخی تو در مزار
داریم از تو پیرهنی پاره بیشتر
در قحطسال حرمت ما را نگاه دار
از تشنگی نمیر که در کوزه است آب
گرد جهان نگرد که در خانه است یار
باید چه کار کرد به جز عشق عشق عشق
باید چه کار کرد به جز کار کار کار

■ آرش پورعلیزاده